

# بازنگر هفت نگار آسمانی

دکتر احمد علی زاده

## چکیده

هفت نگار آسمانی عنوان گزیده و گزارشی است از منظومه هفت پیکر حکیم نظامی گنجوی، که به همت دکتر مجید سرمدی تهیه شده است. از این کتاب به عنوان کتاب درسی در مقطع کارشناسی ارشد در دانشگاه پیام نور استفاده می‌شود. در این مقاله، کتاب حاضر از دیدگاه محتوای علمی، کیفیت مقدمه، نکات ویرایشی، و اغلاط چاپی مربوط به ضبط اشعار، مورد مذاقه و ژرف‌نگری قرار گرفته، ضمن اذعان به زحمات و مساعی مؤلف محترم، اغلاط و ایرادات کتاب بازگو شده است. با عنایت به اینکه کتاب مذکور، یک کتاب آموزشی است، نگارنده این سطور امید دارد که تذکارها، تصحیح‌ها و توضیحاتش بازتاب مثبت و سازنده داشته؛ دانشجویان و متعلمان را به کار آید. تمام تعریفات و نوشته‌های راقم، مستند به کتب معتبر و دست اول ادبی و تاریخی است. در این مجال از ذکر اغلاط چاپی نثر کتاب صرف نظر کرده، اغلاط مطبعی ضبط و درست‌خوانی اشعار را ناگزیر متذکر شده‌ام.

واژه‌های کلیدی: نظامی گنجوی، هفت پیکر، هفت نگار آسمانی.



\* هفت نگار آسمانی.

\* مجید سرمدی.

\* چاپ اول، تهران: علمی، ۱۳۸۸.

**مؤلف در توضیح بیت «ز اولین گل که آدمش  
بفشرد/ صافی او بود و دیگران همه دُرُد»، کلمه  
صافی (=شراب تصفیه شده) را وجود حضرت آدم  
دانسته است؛ حال آنکه در بیت، «صافی» استعاره  
از وجود مبارک حضرت ختمی مرتبت است که  
اصل و غرض اصلی از آفرینش، وجود او بوده  
است و دیگر آفریده‌ها به تبع وجود او آفریده  
شده‌اند و طفیل هستی اویند. بیت ناظر به حدیث  
قدسی «لو لاک لما خلقت الأفلاک» است**

۱. «این منظومه [هفت پیکر] در دوران کهن سالی و بختگی شاعر سروده  
شده است و فاصله آن با سرودن لیلی و مجنون را پنج سال دانسته‌اند»  
(مقدمه، ص ۱).

تاریخ اتمام سرایش لیلی و مجنون، ۵۸۴ هـ ق است و تاریخ اتمام هفت پیکر،  
۵۹۳ هـ ق. بنابراین فاصله زمانی بین این دو مثنوی، به لحاظ انجام سرایش،  
۹ سال است، نه ۵ سال. تاریخ شروع سرودن هفت پیکر هم معلوم نیست.  
خود شاعر در تاریخ انجام هفت پیکر گوید:

از پس پانصد و نود سه بران  
گفتم این نامه را چو ناموران  
روز بر چارده ز ماه صیام

چهار ساعت ز روز رفته تمام (نظامی گنجوی، ۱۳۸۰: ۳۶۶؛ نیز بنگرید به: تحلیل  
هفت پیکر، از مرحوم استاد محمد معین، ص ۳۵ و نیز هفت پیکر با ویرایش دکتر  
سعید حمیدیان، ص سه).

شایان ذکر است که مقدمه اثر نیاز به بازبینی و ویرایش مجدد دارد؛  
همچنین تکلمه مقدمه، با عنوان «نماد و هفت پیکر»، که به قلم یکی  
از همکاران مؤلف اثر نگاشته شده، به نظر این حقیر بی بضاعت، خیلی  
سست و بی مایه است و فاقد هرگونه مطالب جدید علمی، الا چند فقره  
نقل قول از دیگران. اگر به جای آن، مختصری از مقاله عالمانه و وزین  
مرحوم استاد زرین کوب در کتاب پیر گنجه در جستجوی ناکجاآباد با  
عنوان «گنبد پربان هفت پیکر» گنجانده شود، دانشجویان را بیشتر و بهتر  
به کار خواهد آمد.

۲. همه را روی در خدا دیدم  
وان خدا بر همه تو را دیدم (ص ۱۴)

شراح در این بیت، بی استناد به یک فرهنگ یا کتاب لغت، «بر همه» را  
«بالا و فوق و برتر از دیگران» معنا نموده است. صورت نثرشده مصرع دوم  
چنین است: بر همه موجودات، تو را خدا دیدم. «خدا» در مصرع دوم در نقش  
دستوری تمییز است و نیازی به تعبیر بر همه، در معنای «برتر و بالاتر»  
نیست. «خدا» هم در معنای سرور و صاحب اختیار و مالک است؛ یعنی ای  
خدا، از میان همه موجودات و آفریده‌ها، فقط تو را بر همگان خدا (= سرور و  
صاحب اختیار و مالک) دیدم و تشخیص دادم.

۳. از تو نیز از بدین غرض نرسیم

با تو هم بی غرض بود نفسم (ص ۱۵)

شراح در توضیح این بیت، به نقل از تعلیقات و حواشی مرحوم استاد حسن  
وحید دستگردی، این کلام عربی را نوشته است: «ماعتدک خوفاً من نارک  
و لا طمعاً فی جنتک، بل وجدتک اهلاً للعبادة».

ضمن اینکه عبارت به طور کامل درج نگردیده است، ضروری می نماید که  
در یک کتاب آموزشی، مأخذ این گونه عبارات عربی ذکر شود و فقط به نقل  
صرف تعلیقات شارحین هفت پیکر (وحید دستگردی، زنجانی، ثروتیان و ...) اکتفا  
نشود؛ کاری که متأسفانه در بیشتر جاهای این کتاب دیده می شود. در  
این صورت، این سؤال برای دانشجوی خواننده کتاب یا هر خواننده دیگری  
پیش می آید که ابتکار عمل نویسنده این کتاب جدید کجاست؟ عبارت  
عربی مورد بحث، منسوب به امیرالمؤمنین علی (ع) و نیز رابعه عدویه است  
و صورت کامل آن چنین است: ماعتدک خوفاً من نارک و لا طمعاً فی  
جنتک، بل وجدتک اهلاً للعبادة، فعبدتک (برای بدین مأخذ این کلام، بنگرید  
به: «حدیث و قصص مثنوی» تألیف مرحوم استاد بدیع الزمان فروزانفر، ترجمه و  
تنظیم حسین دادوی: ۴۸۳).

۴. ز اولین گل که آدمش بفشرد

صافی او بود و دیگران همه دُرُد (ص ۱۶)

مؤلف در توضیح بیت، «صافی» (=شراب تصفیه شده) را وجود حضرت آدم  
دانسته است؛ حال آنکه در بیت، «صافی» استعاره از وجود مبارک حضرت  
ختمی مرتبت است که اصل و غرض اصلی از آفرینش، وجود او بوده است و  
دیگر آفریده‌ها به تبع وجود او آفریده شده‌اند و طفیل هستی اویند. بیت ناظر  
به حدیث قدسی «لو لاک لما خلقت الأفلاک» است. بیت را نظامی در نعت  
پیغامبر اکرم (ص) سروده است. خود حکیم در هفت پیکر گوید:

همه هستی طفیل و او مقصود

او محمد، رسالتش محمود (نظامی گنجوی، ۱۳۸۰: ۷)

در مرصاد العباد می خوانیم: «بدانک مبدأ مخلوقات و موجودات، ارواح انسانی  
بود و مبدأ ارواح انسانی، روح پاک محمدی بود؛ چنان که فرمود: "اول ما  
خلق الله تعالی روحی"، و در روایتی دیگر، "نوری". چون خواجه زبده و  
خلاصه موجودات و ثمره شجره کاینات بود، که مبدأ موجودات هم او آمد،  
پس حق تعالی چون موجودات خواست آفرید، اول نور روح محمدی را از پرتو  
نور احادیث پدید آورد؛ چنان که خواجه - علیه الصلوة والسلام - خبر می دهد:  
"انا من الله و المؤمنون منی" (نجم رازی، ۱۳۷۷: ۳۷).

۵. حکم هفتصد هزار ساله شمار

تابع حکم او به هفت هزار (ص ۱۷)

شراح در ذیل این بیت، بدون دست دادن مأخذ، به نقل از حواشی مرحوم  
وحید دستگردی، این عبارت عربی را نوشته است: «حلال محمد حلال  
إلی یوم القیامة و حرامه حرام إلی یوم القیامة». جا دارد به مأخذ این حدیث،  
که حدیث نبوی است، اشاره شود. حدیث را در اصول کافی، ج ۱، ص ۵۸  
می توان دید.

۶. چون در آورد در عقابی پای

کبک علوی خرام جست از جای (ص ۲۰)

مؤلف در ذیل بیت نوشته است: «عقابی کنایه از بلندپروازی است؛ یعنی چون  
پیغمبر برای پرواز به عالم علوی، پای عقابی! [در آورد، کبک علوی خرام براق  
از جای جست. ممکن است ضمیر "در آورد" راجع به کبک باشد، از باب

ارجاع ضمیر به متأخر؛ یعنی چون کبک علوی خرام (براق) او پویه عقابی و بلندپروازی در آورد، از جای جست» (سرمدی، ۱۳۸۸: ۱۷۹).

توضیحات نقل شده، هم عجیب است، هم غلط. «پای در آوردن» یک ترکیب کنایی است به معنای سوار شدن، یا به رکاب آوردن. انوری گوید:

کردمش خوشدل و پس پای در آوردم و راند

تا بدان سده که از سدره فزون است به جاه (انوری، ۱۳۷۶: ج ۱، ص ۴۱۷)

«عقابی» در بیت استعاره از براق حضرت رسول (ص) است و «کبک علوی خرام» همچنین، توصیف براق به عقاب، به واسطه تندسیر و برق سیر بودن اوست. امیر خسرو در شیرین و خسرو گوید:

رسیده جبرئیل از بیت معمور

براق برق سیر آورده از نور (دهلوی، ۱۳۶۲: ۴۴۸)

معنای بیت: چون حضرت رسول (ص) سوار براق برق سیر، که در تندسیری چون عقاب است، شد آن کبک علوی خرام (=براق) از جای جست و به تندی حرکت نمود.

#### ۷. برزد از پای پر طاووسی

ماه بر سر چو مهد کاووسی

می پرید آن چنان کز آن تب و تاب

پر فکند از پیش چهار عقاب (ص ۲۱)

مؤلف «چهار عقاب» را کنایه از چهار عنصر دانسته است. سوی این مفهوم، ایهام و اشاره‌ای ظریف در «چهار عقاب» است و آن، اشاره به داستان کاووس یا نمرود است که به تخت خودشان چهار عقاب بستند و در آسمان پرواز نمودند. در شاهنامه این داستان به کاووس منسوب است، که عاقبت الامر در آمل به زمین افتاد. در شاهنامه می‌خوانیم:

از آن پس عقاب دلاور چهار

بیاورد و بر تخت بست استوار

نشست از بر تخت کاووس شاه

که اهریمنش برده بُد دل ز راه

ز روی زمین تخت برداشتند

ز هامون به ابر اندر افراشتند

شنیدم که کاووس شد بر فلک

همی رفت تا برسد بر ملک

دگر گشت از آن رفت بر آسمان

که تا جنگ سازد به تیر و کمان

سوی پیشه شیر چین آمدند

به آمل به روی زمین آمدند (چاپ مسکو: ج ۲، ص ۱۵۳)

و در کتاب آفرینش و تاریخ (۴۴۲/۳) این داستان به نمرود منتسب است: «چون [عقابان] اوج گرفتند، نمرود تیری در کمان نهاد و به جانب بالا انداخت. خداوند تیر او را خونین به او بازگردانید. نمرود به خیال آنکه خداوند ابراهیم را کشته است، شادان به زمین برگشت». از این جهت، نمرود را با کی کاووس، که او نیز به آسمان بدین گونه پرواز کرد، یکی می‌دانند.

#### ۸. در مسیری سماک آن جدول

گاه رامج نمود و گاه اعزل (ص ۲۱)

مؤلف اصطلاح نجومی «جدول» را توضیح نداده است. «جدول، خطوط متوازی و متقاطعی است که منجمان در حرکات کواکب می‌کشند» (فرهنگ معین).

#### ۹. ای بسا تیزطبع کاهل کوش

که شد از کاهلی سفال فروش (ص ۳۴)

مؤلف در این بیت به نکته مربوط به زیبایی شناسی عنایت نداشته است. شاعر با مجاز به علاقه جنسیت (ذکر جنس یک شیء و اراده خود آن)، از سفال، اجناس ساخته شده از سفال، اعم از کوزه، گلدان و ... را در نظر داشته است. نظامی استاد به کار بردن مجاز به علاقه‌های مختلف است و در شرح اشعار او به این نکته خاص باید توجه ویژه داشت.

#### ۱۰. و ای بسا کوردل که از تعلیم

گشت قاضی القضاة هفت اقلیم (ص ۳۴)

مؤلف در شرح «هفت اقلیم» چیزی ننوشته است. آیا در کتابی که بر اساس هفت اقلیم و قصه‌گویی دخترانی از هر اقلیم در روزهای هفته، برای بهرام گور ساسانی تنظیم شده، نباید عدد ۷ و مخصوصاً «هفت اقلیم» توضیح داده شود؟ بیرونی در التفهیم در تقسیم هفت کشور (=هفت اقلیم) آورده است: «کشور نخستین: هندوان، دوم کشور: عرب و حبشان، سیم کشور: مصر و شام، چهارم کشور: ایران شهر، پنجم کشور: صقلاب و روم، ششم کشور: ترک و یا جوج، هفتم: چین و ماچین» (بیرونی، ۱۳۶۷: ۱۹۶).

#### ۱۱. بود دستورش آن زمان بر دست

دادگر پیشه‌ای مسیح پرست (ص ۴۶)

مؤلف «بر دست» را حاضر، آماده و دست بر سینه معنا نموده است. «دست» در این بیت در معنای تکیه‌گاه، اریکه قدرت و تصدّر و مقام و مرتبه وزیری است و معادل اصطلاح «مسند» است؛ لذا «بر دست» یعنی بر مسند و مقام وزارت.

#### ۱۲. هر کجا تیرش از کمان بشتافت

گورچشمی ز چشم گوری یافت (ص ۵۰)

مؤلف بیت را چنین معنا نموده است: «گورچشم: نوعی پارچه حریر و منقش. هر بار گورخری شکار می‌کرد، از پوست آن لباس می‌بوخت» (سرمدی، ۱۳۸۸: ۲۰۴). مؤلف در مصرع دوم چشم گور را پوست او دانسته و «یافت» را ظاهراً «بافت» خوانده و معنا نموده است، که هر دو تعبیر غلط و نارواست. مراد نظامی در این بیت این است که بهرام گور، در تیراندازی بسیار دقیق و ماهرانه عمل می‌کرد و تیر را درست به چشم گورخران می‌زد و تیر، که مدفن آن جسم گورخران است، به جای گور جسمی به گور چشمی می‌رسید

مؤلف در شرح بیتهای، درباره «هفت اقلیم» چیزی

ننوشته است. آیا در کتابی که بر اساس هفت اقلیم

و قصه‌گویی دخترانی از هر اقلیم در روزهای هفته،

برای بهرام گور ساسانی تنظیم شده، نباید عدد ۷ و

مخصوصاً «هفت اقلیم» توضیح داده شود؟ بیرونی

در التفهیم در تقسیم هفت کشور (=هفت اقلیم)

آورده است: «کشور نخستین: هندوان، دوم کشور:

عرب و حبشان، سیم کشور: مصر و شام، چهارم

کشور: ایران شهر، پنجم کشور: صقلاب و روم، ششم

کشور: ترک و یا جوج، هفتم: چین و ماچین»

مؤلف در شرح  
بیتهای، درباره  
«هفت اقلیم»  
چیزی ننوشته

و در آنجا می‌آرامید. گور نخستین در معنای قبر و گور دومین در معنی «گورخر» است.

### ۱۳. در خورنق نگاشتند به زر

صورت گور زیر و شیر زیر (ص ۵۲)

مؤلف در این بیت «خورنق» را نام زمینی دانسته که قصر خورنق در آنجا ساخته شده بود. با عنایت به اینکه با زر تصویر شکار کردن بهرام کشیده شده بود، به نظر نگارگری و نقاشی با زر بر روی زمین بعید می‌نماید. ظنّ قریب به یقین این است که خورنق در این بیت، خود قصر است، نه نام زمین و محله‌ای در یک میلی شرقی شهر نجف که قصر خورنق در آنجا ساخته شده بود.

### ۱۴. دور دارم ز داوری آزر

آن کنم کز خدای دارم شرم (ص ۷۳)

مؤلف در این بیت «آزر» را مهر و محبت معنا نموده است. با عنایت به محتوای بیت، که در آن سخن از عدل و انصاف و اجرای عدالت در قضاوت است، به نظر می‌رسد آزر در بیت به معنای شرم و احتیاط و ملاحظه‌کاری و جانب‌داری در داوری است. یعنی هرگونه خجالت و شرم و احتیاط و تعصب و جانب‌داری را در قضاوت کنار می‌گذارم و بی‌طرفانه و عادلانه به داوری می‌پردازم.

### ۱۵. نتوان بر خلاف او بودن

آفتابی به گل براندودن (ص ۷۶)

«آفتاب به گل اندودن: کار بیهوده کردن» (سرمدی، ۱۳۸۸: ۲۱۵). آفتاب به گل اندودن یا پوشیدن یا پوشاندن، یا آفتاب به گل پنهان کردن، کنایه است از پوشاندن حقیقت؛ حقیقتی که بسیار فاش و واضح و آشکار است:

چون به شکلت نگه کنم، گویم

کس به گل آفتاب انداید؟ (انوری، ۱۳۷۶: ج ۲، ص ۱۴۰)

به صبر خواستم احوال عشق پوشیدن

دگر به گل نتوانستن آفتاب اندود (سرمدی، ۱۳۸۵: ۶۷۵)

### ۱۶. جستم احوال شهر تا یک سال

کس خبر و نداد از آن احوال (ص ۸۷)

«احوال در مصرع اول به معنای اطراف و در مصرع دوم، جمع حال به معنی اوضاع» (سرمدی، ۱۳۸۸: ۲۲۱). در هیچ کتاب لغتی «احوال» به معنای اطراف ضبط نشده است. احوال، جمع حال، به معنای اخبار و وقایع و اوضاع است و مقصود از «شهر»، با مجاز به علاقه حال و محل، مردم شهر است و در هر دو مصرع به یک معنای واحد به کار رفته است. ظاهراً مؤلف در ذهن خود احوال را با حوالی (= پیرامون و گرداگرد) تخلیط نموده است. در بیت قبل از بیت مورد بحث، صحبت از ورود به داخل شهر است؛ لذا پیرامون و گرداگرد شهر منتفی است:

در سرایی فرو نهادم رخت

بر نهادم ز جامه تخت به تخت (نظامی گنجوی، ۱۳۸۰: ۱۵۲)

### ۱۷. گفت امشب به بوسه قانع باش

پیش از این رنگ آسمان متراس (ص ۹۰)

«رنگ آسمانی تراشیدن: اصرار و کار بیهوده کردن» (سرمدی، ۲۲۳). مؤلف ظاهراً تعبیر «رنگ آسمان تراشیدن» را یک تعبیر کنایی فرض کرده است. چنین تعبیر کنایی، در کتب معتبر لغت و کنایه دیده نشده است. می‌توان «آسمان» را استعاره از وجود کنیزک یا چهره زیبای او دانست.

### ۱۸. وان کنیزان به رسم پیشینه

سیب در دست و نار در سینه (ص ۹۲)

«سیب دست: برآمدگی دست» (سرمدی، ۲۲۴). مؤلف «سیب در دست» را بر اثر شتابزدگی، «سیب دست» خوانده و از آن تعبیر عجیب و غریبی نموده است!

### ۱۹. سوی خم شد به جست‌وجوی رفیق

و آگهی نه که خواجه گشت غریق (ص ۱۰۱)

طنز و تهکم ظریف در واژه «خواجه» نهفته است و در ضد معنای اصلی خود، به شیوه استهزاء و طنز به کار رفته که مؤلف متذکر آن نگردیده است. سعدی در گلستان گوید:

عمر برف است و آفتاب تموز

اندکی ماند و خواجه غره هنوز (سعدی شیرازی، ۱۳۸۵: ۸)

### ۲۰. حالی انگشتری گشاد ز دست

داد تا برد بیک راه‌پرست (ص ۱۱۰)

مؤلف «حالی» را در این بیت «فوراً» معنا کرده، که در فرهنگ‌ها این معنا برای واژه «حالی» قید نشده است. در فرهنگ معین دو معنا برای این کلمه درج شده است: ۱. همین‌که، به محض اینکه، ۲. آنگاه، آن زمان. به نظر می‌رسد در این بیت، «حالی» به معنای دوم به کار رفته است.

### ۲۱. کرد بر سنت زناشویی

هر چه باید، ز شرط نیکویی

دو سبک‌روح را به هم بسپرد

خویشتن زان میان گرانی برد (ص ۱۱۳)

«گرانی: در مقابل سبک‌روح، احساس سر سنگینی داشتن» (سرمدی، ۲۴۲). گرانی در این بیت در معنای «مزاحم بودن و بار خاطر دیگری بودن» است و «گرانی بردن» یعنی سنگینی حضور خویش را از نزد دیگران بیرون بردن و رفع زحمت کردن. در کیله و دمنه می‌خوانیم: «اکنون مشتت خاک پس من انداز تا گرانی ببرم» (نصرت‌الله منشی، ۱۳۷۱: ۵۰).

### ۲۲. بر جنبیت نشین، عنان در کش

وز همه نیک و بد زبان در کش (ص ۱۱۸)

«عنان کشیدن: به تاخت حرکت کردن» (سرمدی، ۲۴۵). در هیچ منبع و کتاب لغت و فرهنگ کنایاتی، «عنان در کشیدن» به این مفهوم ثبت نشده است؛ بلکه بر عکس، عنان در کشیدن در مفهوم ایستادن، توقف کردن، از حرکت باز ایستادن و رو گرداندن است. با عنایت به مفهوم ابیات قبل و بعد از بیت مورد بحث، به نظر می‌رسد در اینجا در مفهوم عنان اسب را برگرداندن و تغییر مسیر دادن باشد:

نر و ماده، دو غول چاره‌گرند

کادمی را ز راه خود بیرند...

شکر کن کز هلاکشان رستی

هان! سبک باش اگر کسی هستی

بر جنبیت نشین، عنان در کش

وز همه نیک و بد زبان در کش

بر پیم بادپای را می‌ران

در دل خود خدای را می‌خوان (نظامی گنجوی، ۱۳۸۰: ۲۴۲)

نیز می‌تواند مقصود از عنان در کشیدن، عنان خود را کشیدن در مفهوم کف نفس (= خودداری) باشد.

### ۲۳. حالی آن لعل آبدار گشاد

پیش آن ریگ آبدار نهاد (ص ۱۲۴)

«ریگ آبدار: خسیس پولدار» (سرمدی، ۱۳۸۸: ۲۵۱). ریگ (یا ریگ روان، شن نرم و متحرک) هر قدر روی آن آب بریزند، جذب می‌شود و انگار این آب از ریگ دفع تشنگی نمی‌کند و ریگ هر قدر آب بیشتر می‌ریزند، تشنه‌تر می‌شود؛ لذا تمثیل و نماد حریصی و آزمندی می‌تواند بود. در این بیت، «ریگ آبدار» استعاره از همسفر و همراه خیر (شر) است که با وجود دارا بودن و تمول، از حرص شدید نسبت به مادیات فارغ نبوده است. گویی صائب تبریزی خطابش به چنین اشخاصی است در این دو بیت:

صائب از ریگ روان سهل است بردن تشنگی

دیده نادیدگان را سیر کردن مشکل است (صائب تبریزی، ۱۳۸۳: ۵۲۳)

زمین ریگ بوم حرص سیرایی نمی‌داند

قناعت مرد را آبی به روی کار می‌آورد (گلچین معانی، ۱۳۷۳: ۴۶۹)

### ۲۴. بر چنین دختری به آزادی

اختیارت کنم به دامادی (ص ۱۲۸)

«اختیارت کنم: اختیار دست خودت است» (سرمدی، ۱۳۸۸: ۲۵۴). پُر واضح است که این تعبیر غلط است و قرائت صحیح چنان نیست. «اختیارت کنم»: یعنی تو را برمی‌گیریم. «به آزادی»: با اختیار تام و سپاس و منت‌داری و شکرگزاری. معنای بیت: تو را با اختیار و سپاس و شکرگزاری، به دامادی دخترم برمی‌گیریم.

### ۲۵. دختر خویش را سپرد به خیر

زهره را داد با عطار د سیر (ص ۱۲۹)

«زهره را داد ... کنایه از ازدواج دو جنس مخالف است. عطار دشمن زهره است» (سرمدی، ۱۳۸۸: ۲۵۴). در این بیت، «زهره» استعاره از دختر است و در نجوم، زهره کوکب زنان است. «زهره دلالت دارد با تأنیث و خنثی بودن و حسن وجه و فرح و شادی، که در اصطلاح، کوکب طرب و ستاره مخصوص زنان و مخنثان و ظرافت و اهل زینت و تجمل است که لهو و طرب و عشق و ظرافت و سخریت بدو اختصاص دارد» (قزوینی، ۱۳۶۱: ۲۴).

و اما «عطار» کوکب مردان، دانشمندان، علما و اهل قلم است و در این بیت، استعاره از آن مرد جوان است. «صورتش، صورت مرد جوان بوده، جامه سبز پوشیده و زرد و به دستش کتابی گرفته که وی را همی خواند» (اشرف‌زاده، ۱۳۸۶: ۱۱۰۲).

### ۲۶. مرد گفتا که باغ، باغ من است

بر من این دود از چراغ من است (ص ۱۳۲)

مصراع دوم، مثل و حکمت است، که در کتب متأخر امثال و حکم وارد شده است (بنگرید به مثل‌ها و حکمت‌ها از مرحوم رحیم عقیقی: ۱۵۶).

### ۲۷. این ز مویی و آن به مویی رست

این از آن سو شد، آن از آن سو جست (ص ۱۳۳)

«این ز مویی ...: خواجه از چنگ موی زلف چنگی نجات یافت و دختر به تار مویی فاصله از مرگ گریخت» (سرمدی: ۲۵۸). بیت مربوط به هوس‌رانی و عشق‌بازی یک زاهد با کنیزک چنگی است که در آن، صحبت از قتل و غارت نبوده است که دختر به تار مویی فاصله، از مرگ بگریزد و نجات یابد. «موی» نخستین راجع به زاهد است در معنای مویه، گریه، توبه و ندامت و اشکی که بر اثر آن ریخته می‌شود. در چند بیت پایین‌تر از بیت مورد بحث، خود حکیم می‌گوید:

کار ما را عنایت ازلی

از خطا داده بود بی‌خللی (نظامی گنجوی، ۱۳۸۰: ۳۱۳)

که از این بیت مشخص می‌شود مقصود از مویه زاهد، اشک توبه و ندامت اوست و دعای پذیرفته‌شده و مستجاب او. اما «موی» دوم، موی زلف کنیزک چنگی است، که با رهانیدن آن از دست زاهد، از ورطه بدنامی و فساد نجات یافت.

### ۲۸. توبه کردم به آشکار و نهان

در پذیرفتم از خدای جهان (ص ۱۳۳)

مؤلف به تعبیر «در پذیرفتن از کسی» (از نوادر تعبیرات) اشاره‌ای نکرده است. این تعبیر به معنای قول دادن و عهد کردن با کسی است. «در پذیرفتم از خدای» یعنی با خدا عهد کردن و به او قول دادن.

### ۲۹. گله‌ای گوسفند سم تا گوش

گشته در آفتاب یخنی جوش (ص ۱۳۶)

«سم تا گوش: سر تا پا، کلا» (سرمدی: ۲۵۹). «سم تا گوش»، به این مفهوم که مؤلف عارض گردیده، در هیچ منبع موثق و معتبری ثبت نشده است؛ الله اعلم بالصواب. به نظر می‌رسد همان تعبیر مرحوم استاد وحید دستگردی صحیح و متین است که «سم تا گوش» را «از سم گوسفندان تا گوش آنها» قید کرده است (ر. ک: هفت پیکر، مصحح وحید دستگردی: ۳۲۵)

### ۳۰. سوی خرگاه راند مرکب تیز

دید پیری جو صبح مهرانگیز (ص ۱۳۶)

«مهرانگیز: نورانی، درخشنده، ایهام دارد به معنای دیگر آن، که محبت‌آمیز و دوست‌داشتنی می‌باشد» (سرمدی: ۲۵۹). سوای معنایی که مؤلف نوشته، «مهرانگیز» در ارتباط با صبح، به معنای تکان دادن و به حرکت درآوردن مهر (= خورشید) و طلوع دادن اوست. خواجه شیراز گوید:

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد

من و ساقی به هم تازیم و بنیادش براندازیم (حافظ شیرازی، ۱۳۶۲: ۷۵۰)

### ۳۱. آن برادر به جور جان برده

وین برادر به دست و پا مرده (ص ۱۴۵)

«به دست و پا مردن: پریشان‌احوال بودن» (سرمدی: ۲۶۵). این تعبیر کنایی مفهومی گسترده‌تر دارد و به معنای مات و مدهوش شدن، دست و پای گم کردن، نیرو و توانایی را بر اثر امر ناگهانی از دست دادن، بسیار ترسیدن و بهت‌زده شدن و ... به کار می‌رود. خود حکیم در جای دیگر هفت‌پیکر گوید:

چون به ماهان بر این حدیث شمرد

مرد مسکین به دست و پای بمرد (نظامی گنجوی، ۱۳۸۰: ص ۲۳۹)

### ۳۲. گرم شد کمز من این خطاب شنید

بر من بی‌قلم دوات کشید (ص ۱۵۷)

«دوات کشیدن: حکم بازداشت دادن؛ برخی به معنای پرتاب کردن دوات آورده‌اند» (سرمدی: ۲۷۰). در اینجا فقط در معنای پرتاب کردن دوات و قلم است، که رسم اهل قلم در موقع مشاجره و نبرد با دیگران بوده است. در چند بیت پایین‌تر از بیت مورد بحث، خود حکیم در تأیید این معنا بیت زیرین را سروده است:

این بگفت و دوات بر من زد

اسب و ساز و سلیم من بستد (نظامی گنجوی، ۱۳۸۰: ۳۴۲)

### ۳۳. رقص برداشت بی مقطع ساز

آن چنان شد که کس ندیدش باز (ص ۱۶۰)

مؤلف در این بیت «مقطع» را (به صیغه اسم فاعل)، «نوازنده» معنا نموده است. «مقطع» به صیغه اسم فاعل، در واژه‌نامه‌های اصطلاحات موسیقی و کتب مشهور لغت دیده نشد. در همه کتاب‌ها، این واژه به صیغه اسم مفعول (مقطع) ضبط شده است. مهدی ستایشگر در واژه‌نامه موسیقی ایران زمین آن را به صیغه اسم مفعول مترادف (نقطه واستکاتو) ضبط کرده و در سه مفهوم به توضیح آن پرداخته است (ر. ک: اثر مذکور: ج ۱، ص ۸۴)

### اغلاط ضبط اشعار

صفحه	غلط	درست
۱۲	جز درت نانشسته...	بر درت نانشسته...
۱۲	بیخود است از تو به...	بیخود است از تو و به...
۱۳	تو که جوهری نی...	تو که جوهر نی...
۱۷	چشم او را که مه...	چشم او را که مهر...
۲۱	دردسر دیده و ...	دردسر دید و ...
۲۲	گاهی از بود خود...	گامی از بود خود...
۲۸	مدد با مایه را...	مردِ پامایه را...
۲۹	خواجه چنین که ...	خواجه چنین که...
۳۲	قد انگور بیش ...	قدر انگور بیش ...
۴۰	چابکی چویدست...	چابکی چربدست...
۵۸	قفل از این در...	قفل از این در...
۵۸	گفت این بشنوم...	گفت اگر بشنوم...
۷۳	زن و فرزند و ملک و مال و همه	زن و فرزند و ملک و مال، همه
۱۰۲	با زر و زینت عمامه او	با زر و زینت و عمامه او
۱۰۹	عبره کردش...	عبره کردش...
۱۲۳	پنجشنبه است روزی...	روز پنجشنبه است روزی...
۱۳۷	هفتم سر گوسفند...	هفت سر گوسفند...
۱۴۵	کوه هوا خواه دشمنان...	کو هواخواه دشمنان...
۱۵۲	او به من شادان ...	او به من شادمان...
۱۵۷	چون لبش به...	چون لبش را به...
۱۶۹	صد راه از آب دیده...	صد ره از آب دیده...
۱۶۹	چون ندیدد شاه را...	چون ندیدند شاه را...

و سخن آخر اینکه هفت نگار آسمانی فاقد هرگونه فهرست راهنما، کتاب‌شناسی و کشف‌الابیات است، که کار یافتن واژه یا ترکیبی خاص یا بی‌ی و بی‌بزه، برای خوانندگان دشوار است و وقت‌گیر. در تعلیقات مطالب غیر مستند کم نیست و مؤلف متأسفانه در تأیید و توضیح یک مطلب و مضمون بیت، به ابیاتی از شاعران دیگر استناد نکرده است و مآخذ مورد استفاده‌اش (منهای قرآن مجید) ۶ منبع است که بسیار کم و ناچیز است. امید که مؤلف ارجمند و نستوه اثر در چاپ بعدی، با امعان نظر و صرف وقت بیشتر، به رفع نقایص و ایرادات کتاب همّت بگمارد.

### پی‌نوشت

\* عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور.

### کتابنامه

- اشرف‌زاده، رضا، ۱۳۸۶، فرهنگ باز یافته‌های ادبی از متون پیشین. ۲ جلد، چاپ اول، مشهد: دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد و نشر سخن گستر.
- انوری ابیوردی، اوحدالدین، ۱۳۷۶، دیوان. تصحیح مدرّس رضوی. چاپ چهارم، تهران: علمی و فرهنگی.
- بیرونی، ابوریحان، ۱۳۶۷، التفهیم. تصحیح جلال‌الدین همایی. چاپ چهارم، تهران: هما.
- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد، ۱۳۶۲، دیوان. تصحیح پرویز ناتل خانلری. ۲ جلد، چاپ دوم، تهران: خوارزمی.
- دهلوی، امیر خسرو، ۱۳۶۲، خمسه تصحیح امیراحمد اشرفی. چاپ اول، تهران: شقایق.
- رازی، نجم‌الدین، ۱۳۷۷، مرصاد العباد. تصحیح محمدامین ریاحی. چاپ هفتم، تهران: علمی و فرهنگی.
- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۴، پیر گنجه در جست‌وجوی ناکجاآباد چاپ دوم، تهران: سخن.
- ستایشگر، مهدی، ۱۳۸۱، واژه‌نامه موسیقی ایران زمین. ۳ جلد، چاپ دوم، تهران: اطلاعات.
- سمردی، مجید، ۱۳۸۸، هفت نگار آسمانی. چاپ اول، تهران: علمی.
- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین، ۱۳۸۵، کلیات. تصحیح محمدعلی فروغی. چاپ اول، تهران: هرمس.
- صائب تبریزی، میرزا محمدعلی، ۱۳۸۳، دیوان. تصحیح محمد قهرمان. چاپ چهارم، تهران: علمی و فرهنگی.
- عقیقی، رحیم، ۱۳۷۶، فرهنگ‌نامه شعری. ۳ جلد، چاپ دوم، تهران: سروش.
- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۷۴، شاهنامه بر اساس چاپ مسکو. ویرایش سعید حمیدیان. چاپ اول، ۴ جلد، تهران: قطره.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان، ۱۳۸۵، احادیث و قصص مثنوی. ترجمه و تنظیم حسین داوودی. چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- قزوینی، زکریا بن محمد، ۱۳۶۱، عجایب المخلوقات. تصحیح نصرالله سبحوی. چاپ دوم، تهران: کتابخانه مرکزی.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۴۴، اصول کافی. ۴ جلد، ترجمه جواد مصطفوی. تهران: علمیه اسلامیة.
- گلچین معانی، احمد، ۱۳۷۳، فرهنگ اشعار صائب ۲ جلد، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- معین، محمد، ۱۳۷۱، فرهنگ فارسی. ۶ جلد، چاپ هشتم، تهران: امیرکبیر.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۸۴، تحلیل هفت‌پیکر. چاپ اول، تهران: معین.
- مقدسی، مطهر بن طاهر، ۱۳۷۴، آفرینش و تاریخ ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی. چاپ اول، ۶ جلد، تهران: آگاه.
- منشی شیرازی، نصرالله، ۱۳۷۱، انشای کلیله و دمنه تصحیح مجتبی مینوی. چاپ دهم، تهران: امیرکبیر.
- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف، ۱۳۸۰، هفت پیکر. تصحیح حسن وحید دستگردی. ویرایش سعید حمیدیان. چاپ چهارم، تهران: قطره.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۷۷، هفت پیکر. تصحیح بهروز ثروتیان. چاپ اول، تهران: توس.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۷۳، هفت پیکر. تصحیح برات زنجانی، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۶۹، لیلی و مجنون. تصحیح برات زنجانی. چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.